# ادیبان چینی و نظم سیاسی امپراتوری

## تحلیلی از چگونگی ساخت دولت در تاریخ چین با تکیه بر مقاله‌ی ادیبان چینی ماکس وبر

### مقدمه

در تاریخ تمدن‌ها، معدود جوامعی یافت می‌شوند که در آن‌ها فرهیختگان و بدنه‌ی اهل علم نه‌تنها ناظر قدرت، بلکه خود بخشی از آن بوده‌اند؛ چین، به‌عنوان یکی از کهن‌ترین تمدن‌های بوروکراتیک، نمونه‌ای برجسته از این وضعیت را به نمایش می‌گذارد. در این تمدن، طی بیش از یک‌هزار سال، طبقه‌ای از ادیبان به‌عنوان نمایندگان انحصاری علم، موفق شدند به جایگاه محوری در ساختار دیوانی، فرهنگی و سیاسی دست یابند. ادیبان چینی نه‌صرفاً نویسندگان و آموزگاران دوران خود، بلکه طراحان نظم عقلانی حکمرانی، حاملان مشروعیت و واسطه‌های میان قدرت مرکزی و جامعه بودند. وبر در جایی از مقاله با چنین



**صادق آقاجری**

پژوهشگر مطالعات توسعه

توصیفی از آن‌ها و نقش کلیدی‌شان در سنت سیاسی و علمی چین یاد می‌کند:

«ادیبان حاملان پیشرفت به‌سوی اداره‌ی عقلانی امور و نیز حاملان عقل و خرد در تمامیت آن بوده‌اند. ادیبان نمایندگان مسلم وحدت فرهنگ بودند و مردم سرزمین‌هایی که از آموزش‌های ادبی بی‌بهره مانده بودند، بر اساس الگوی سنتی دولت، دگرآیین و بی‌فرهنگ به‌شمار می‌آمدند.»[۱]

ماکس وبر در تحلیل خود از تمدن چینی، نقش این طبقه را با تأکید بر سه ویژگی عقلانیت بوروکراتیک، سنت‌گرایی مشروعیت‌ساز و تعامل نخبگان فرهیخته و اقتدار سیاسی بررسی می‌کند و در تلاشی کاملاً منحصربه‌فرد پیرامون چین، نشان می‌دهد چگونه این طبقه پایه‌های اساسی شکل‌گیری دولت چین را تشکیل می‌دادند. در این مقاله، با تمرکز بر خوانش وبر از نقش ادیبان، به دو محور اصلی پیرامون ماهیت و عملکرد ادیبان و چگونگی شکل‌گیری دولت در چین باستان می‌پردازیم. در ابتدا به شکل‌گیری این طبقه، عقلانیت منحصربه‌فرد و نحوهی حضور علمی آن‌ها در عرصهی سیاست پرداخته می‌شود و سپس پیرامون پیوند آن‌ها با ساختار دولت، نقش آنان در حفظ وحدت و جلوگیری از فروپاشی سلسله‌های امپراتوری کنکاش می‌کنیم. این یادداشت قصد دارد نشان دهد چگونه یک گروه فرهیخته توانست با اتکا به عقلانیت، آیین و نظم فرهنگی، خود را در مرکز قدرت نگاه دارد و پایه‌های تأسیس یک دولت واحد را شکل دهد.

---

۱. ماکس وبر، دین، قدرت جامعه، صفحه ۴۸۳

## منزلت علمی ادیبان و نحوه حضورشان در عرصه‌ی سیاست

وبر مقالهٔ ادیبان چینی را با این جمله آغاز می‌کند: «در طول دوازده قرن شأن و مرتبه‌ی اجتماعی در چین بر حسب صلاحیت فرد برای تصدی مقام‌های دولتی تعیین شده است نه بر حسب ثروت او».[1] این گزاره به‌عنوان یک اصل اساسی و بنیادین در نگاه وبر مطرح می‌شود. در دوران مدرن (جهان فعلی)، منزلت داشتن ثروتمند به‌دلیل ثروتش امری عادی به‌نظر می‌رسد؛ البته در طول تاریخ، همواره ثروت به اشخاص نحوی احترام و منزلت اعطا می‌کرده است؛ اما در دوران مدرن، علاوه‌بر آنکه ثروت خارج از خاندان‌های شاهی نیز وجود دارد، توانایی ایجاد تغییر در مناسبات را نیز در دست دارد. ثروت در دوران مدرن در کنار نجیب‌زادگی، به‌عنوان عنصری مستقل برای شأن اجتماعی نیز شناخته شده است. وبر در کنکاش پیرامون ادیبان چینی تلاش دارد تا توجه ما را به گونه‌ی دیگری از منزلت، خلاف سرمایه‌داری مدرن، جلب کند. وبر حتی در توصیف حکومت چین به این نکته‌ی منحصربه‌فرد نیز توجه می‌دهد که حتی اگر کسی تنها صلاحیت وزارت یا هر مقام دولتی را هم داشته باشد، باز دارای منزلت اجتماعی است. وبر در جایی اشاره می‌کند: «در چین، تحصیلات ادبی به انحصاری‌ترین شکل ممکن به ملاکی تبدیل شده است که برحسب آن، فرد از حیثیت اجتماعی برخوردار می‌شود».[2]

طبقه‌ی ادیبان در چین، برخلاف ساختارهای فئودالی یا اشرافی در غرب، نه بر پایه‌ی نسب یا مالکیت زمین، بلکه بر مبنای

۱. ماکس وبر، دین، قدرت جامعه، صفحه ۴۸۳
۲. ماکس وبر، دین، قدرت جامعه، صفحه ۴۸۴

آموزش، سواد و موفقیت در آزمون‌های سخت حکومتی پدید آمد. آزمون‌های سراسری امپراتوری که از سده‌های ابتدایی پس از وحدت چین در عصر دودمان هان (قرن دوم پیش از میلاد) شکل منسجم‌تری به خود گرفت، بستری فراهم ساخت برای سربرآوردن گروهی از مردان آموزش‌دیده در متون کلاسیک کنفوسیوسی که نه‌تنها به‌عنوان دانشمندان ادبی، بلکه به‌مثابهی نماد عقلانیت سیاسی معرفی شدند.

**طبقه‌ی ادیبان در چین، برخلاف ساختارهای فئودالی یا اشرافی در غرب، نه بر پایه‌ی نسب یا مالکیت زمین، بلکه بر مبنای آموزش، سواد و موفقیت در آزمون‌های سخت حکومتی پدید آمد.**

ادیبان کسانی بودند که تنها با اتکا به آموزش متون ادبی، دانستن نوشتار و خط چینی و موفقیت در امتحانات مداوم ارزیابی صلاحیت، مشروعیت ورود به دربار و ساختار اداری را پیدا می‌کردند. در نگاه وبر، این امر شکل خاصی از عقلانیت را به نظم سیاسی چین تزریق کرد: عقلانیتی سنت‌گرا، مبتنی بر آموزش ادبیات و خط. همین تک‌ویژگی، آنان را برای ساختار امپراتوری چین ضروری و غیرقابل‌جایگزین می‌کرد. ادیبان به‌مرور، زبان قدرت و تعامل با امپراتور را متوجه شدند و آن را در چارچوبی آیینی و بعضاً قدسی به همه‌ی ارکان جامعه به‌نحوی عرضه کردند که با تصور عام از حکمرانی در چین هماهنگ بود.

نظام امتحانات، نحوی «عمومی بودن» یا به‌تعبیری «باز بودن»

مسیر ورود به طبقه‌ی ادیبان و از آن طریق، ورود به مناصب دولتی را تضمین می‌کرد. برخلاف اشرافیت اروپایی که ورود به قدرت غالباً مبتنی بر وراثت و نسب خونی بود، در چین آزمون‌های سراسری امپراتوری مجرایی را فراهم می‌کرد که هر شخصی، صرف‌نظر از تبار و ثروتش، می‌توانست با آموزش و تلاش فردی به مقام ادیب و سپس به قدرت سیاسی دست یابد. البته در عمل، شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بسیاری مانع می‌شد که همه به این مسیر وارد شوند؛ اما همین ساختار رسمی و گفتمان «فرصت برابر»، ادیبان را از طبقه‌ای بسته و اشرافی به طبقه‌ای عمومی و برآمده از کوشش شخصی تبدیل می‌کرد. این ویژگی، بعضاً مشروعیت آیینی و قدسی به ادیبان اعطا می‌کرد و نظام امپراتوری را نیز از درون به‌شکلی پویا و قابل نوسازی نگه می‌داشت. این عمومی بودنِ امکان ورود به طبقه‌ی ادیبان و وجود نظام امتحانات بسیار سخت‌گیرانه و در یک کلام، علمی بودنِ فرایند ورود به طبقه‌ی ادیبان، مرز بسیار مشخصی بین آن‌ها و رقبایشان، یعنی ساحران (نمایندگان جادو و هرگونه امر غیرعلمی و عقلانی) و خواجگان (نمایندگان ارتباط نسبی)، بود.

ادیبان پس از ورود به قدرت، تلاش بسیاری می‌کردند تا انسجام درونی و انحصار طبقاتی خود را حفظ کنند. آن‌ها با کنترل سخت‌گیرانه‌ی آزمون‌ها، تمرکز بر متون خاص، حفظ زبان و سبک نوشتاری کلاسیک و دفاع از ارزش‌های محافظه‌کارانه، مانع از ورود بی‌رویه یا گسترش بی‌رویه‌ی طبقه‌ی خود می‌شدند. نوعی عقلانیت جمعی در میان ادیبان شکل گرفته بود که حفظ قدرت را در گرو کنترل فرهنگی و آیینی ورودی‌های این طبقه می‌دانست.

در عین حال، ادیبان همواره با توجیهات اخلاقی سعی می‌کردند بر این انحصار مهر مشروعیت بزنند.

ترکیب «دسترسی عمومی همگان» و «نظارت و ارزیابی طبقاتی» یکی از رازهای ماندگاری هزارساله‌ی ادیبان در قدرت بود. آن‌ها نشان دادند که می‌توان با حفظ عقلانیت دیوان‌سالارانه و انسجام طبقاتی، هم باز بودن مسیر قدرت را حفظ کرد و هم ساختار آن را از فروپاشی نجات داد. این ثبات طبقه‌ی ادیبان، علمی و قابل ارزیابی بودنِ شایستگی‌های آن‌ها و میل آن‌ها به نظمِ مطابق با آموزه‌های کنفسیوسی، ساختار سیاسی دولت را در چین کاملاً متأثر کرد و پایه‌های ایجاد یک ساختار بوروکراتیک هزارساله را بنا نهاد.

**ادیبان پس از ورود به قدرت، تلاش بسیاری می‌کردند تا انسجام درونی و انحصار طبقاتی خود را حفظ کنند. آن‌ها با کنترل سخت‌گیرانه‌ی آزمون‌ها، تمرکز بر متون خاص، حفظ زبان و سبک نوشتاری کلاسیک و دفاع از ارزش‌های محافظه‌کارانه، مانع از ورود بی‌رویه یا گسترش بی‌رویه‌ی طبقه‌ی خود می‌شدند.**

## ادیبان به‌مثابه منادیان وحدت و حافظان نظم اجتماعی

هر دولتی در طول تاریخ با دو ضرورتِ امکان ایجاد وحدت و نظم و مسأله‌ی قابلیت تداوم و استمرار روبه‌رو است. یکی از مهم‌ترین نقش‌های ادیبان چینی، ایجاد وحدت سیاسی و

**یکی از مهم‌ترین نقش‌های ادیبان چینی، ایجاد وحدت سیاسی و اجتماعی در امپراتوری پهناور چین بود؛ امری که با توجه به گسترهی جغرافیایی، تنوع قومی و زبانی و بحران‌های سیاسی محتمل، اهمیتی حیاتی داشت.**

اجتماعی در امپراتوری پهناور چین بود؛ امری که با توجه به گسترهی جغرافیایی، تنوع قومی و زبانی و بحران‌های سیاسی محتمل، اهمیتی حیاتی داشت. ادیبان، به‌عنوان حاملان سنت کنفوسیوسی و حافظان ساختار اداری-فرهنگی امپراتوری، وظیفه داشتند جامعه را در چارچوبی منسجم نگه دارند؛ نه با زور و سرکوب، بلکه با استدلال اخلاقی، تبلیغ نظم عقلانی و برپا نگه داشتن آیین کنفسیوسی. با هر تغییر سلسله‌ای، چه در دوران سلسله‌های بومی چون تانگ و سونگ، چه در حکومت‌های غیرچینی مانند یوان مغول یا چینگ مانچو، طبقه‌ی ادیبان همچنان در ساختار قدرت باقی ماند. این استمرار، نه حاصل بی‌تفاوتی و رخوت سیاسی، بلکه نتیجه‌ی درک هوشمندانه از نقش واسطه‌ای میان قدرت و مردم بود. امپراتورهای جدید، بدون حمایت ادیبان، توانایی اداره‌ی کشور یا کسب مشروعیت نداشتند. این امر تا بدان‌جا عمق یافته بود که به گفته‌ی تاریخ‌نویسان چینی: «امپراتور برای یک بار در سال ۱۴۹۶ ادیبان و فقط تنها ادیبان را با عنوان سروران من خطاب کرده است.» ادیبان استدلال می‌کردند که اگر افراد فاقد تربیت اخلاقی و علمی به ساختار قدرت راه یابند، نتیجه‌اش هرج‌ومرج، فساد و در نهایت، فروپاشی امپراتوری خواهد بود. از

این‌رو، خود را سپری در برابر آشوب می‌دانستند. این توجیه، به آنان اجازه می‌داد که هم قدرت را در اختیار داشته باشند و هم آن را به‌عنوان خدمتی عمومی و وظیفه‌ای اخلاقی معرفی کنند.

در نگاه ماکس وبر، چین از نوعی «عقلانیت سنتی» برخوردار بود که در آن وفاداری به نظم و حفظ سلسله‌مراتب، بر پایه‌ی آموزه‌های اخلاقی مکتب کنفوسیوسی استوار می‌شد. ادیبان، بر مبنای همین منطق، خود را ضامن صلح داخلی و تداوم دولت می‌دانستند. آن‌ها معتقد بودند که وظیفه‌ی اصلی‌شان جلوگیری از بی‌نظمی و انقلاب است.

ادیبان استدلال می‌کردند که حضور آن‌ها در رأس قدرت، نه‌تنها حق طبیعی حاصل از برتری اخلاقی و علمی است، بلکه برای حفظ وحدت و جلوگیری از شورش نیز ضروری است. آن‌ها بارها در متون رسمی هشدار می‌دادند که کنار گذاشتن ادیبان از قدرت، معادل است با باز شدن دروازه‌های هرج‌ومرج. این استدلال که تنها یک طبقه‌ی فرهیخته و بااصالت اخلاقی می‌تواند تعادل میان فرمان و اطاعت را حفظ کند، مشروعیتی بی‌بدیل برای حضور ادیبان در نظام سیاسی ایجاد می‌کرد. وبر در مورد این نقش ادیبان و تلقی همه‌ی اقشار سیاسی مختلف چین پیرامون آن‌ها، گفتگویی میان یک سردار جنگی نامدار و صاحب‌سبک و یک ادیب در دولت فئودالی امپراتور وِی بر سر تصاحب مقام نخست‌وزیری بازنشر می‌کند: « پس از اینکه ادیب به این مقام (نخست‌وزیر) دست یافت و میان آن دو مشاجره‌ای سخت درگرفت، ادیب قبول داشت که او نه می‌تواند به شیوهی آن سردار، جنگ را رهبری کند و نه وظایف سیاسی را همانند او انجام

دهد. اما هنگامی که سردار با توجه به این سخنان اظهار داشت که او فردی شایسته‌تر است، ادیب گفت که خاندان امپراتور را خطر انقلاب تهدید می‌کند و سردار بی‌درنگ پذیرفت که ادیب برای جلوگیری از این خطر، شایسته‌تر از اوست.»[1] این گفتگو تا حد زیادی نشان‌دهنده‌ی موقعیت منحصربه‌فرد و وحدت‌بخش ادیبان در چینِ آن دوران است.

موفقیت ادیبان در حفظ موقعیت و منزلت خود در ساختار سیاسی چین، تا حد زیادی مدیون پیوند ناگسستنی آن‌ها با آیین کنفوسیوسی بود. برخلاف دیگر مکاتب فکری چین باستان، کنفوسیوسیسم نه‌تنها به اخلاق فردی و خانوادگی توجه داشت، بلکه طرحی سیاسی برای سازماندهی حکومت، جامعه و رابطه‌ی میان حاکم و محکوم عرضه می‌کرد. ادیبان، با تکیه بر این ایدئولوژی، خود را نه فقط مجری سیاست، بلکه حافظ نظم کیهانی معرفی می‌کردند.

در کنفوسیوسیسم، مفاهیمی مانند «فرمان آسمانی» (Tianming)، «پسر آسمان» (لقب امپراتور) و «وفاداری فرزندی» (Xiao) به‌عنوان ستون‌های اصلی نظم اجتماعی معرفی می‌شوند. ادیبان، این مفاهیم را به زبان سیاست ترجمه می‌کردند و از آن‌ها برای توجیه اطاعت از حکومت، پذیرش سلسله‌مراتب و تداوم وحدت ملی بهره می‌گرفتند. از نظر آن‌ها، امپراتور تنها زمانی شایسته‌ی حکومت است که در چارچوب اصول اخلاقی کنفوسیوسی عمل کند؛ و در عین حال، مردم موظف‌اند به شرط وجود این اخلاق، وفادار باقی بمانند.

۱. ماکس وبر، دین، قدرت جامعه، صفحه ۴۸۸

ادیبان، در مقام آموزش‌دهندگان نسل‌های جدید، کنفوسیوسیسم را نه فقط در دیوان‌ها، بلکه در مدرسه‌ها، خانواده‌ها و حتی ادبیات عامه ترویج می‌کردند. آن‌ها متون کلاسیک چون «گفتارهای کنفوسیوس»، «منسیوس» و «کتاب شعائر» را در مرکز آزمون‌های حکومتی قرار دادند تا تنها کسانی که بر این سنت‌ها مسلطاند به ساختار قدرت راه یابند. بدین ترتیب، ورود به سیاست مشروط به پذیرش ایدئولوژی کنفوسیوسی می‌شد و این انحصار ایدئولوژیک، به تثبیت موقعیت ادیبان و امکان ایجاد وحدت سیاسی و فرهنگی در چین باستان یاری می‌رساند.

**آن‌ها بارها در متون رسمی هشدار می‌دادند که کنار گذاشتن ادیبان از قدرت، معادل است با باز شدن دروازه‌های هرج‌ومرج. این استدلال که تنها یک طبقه‌ی فرهیخته و بااصالت اخلاقی می‌تواند تعادل میان فرمان و اطاعت را حفظ کند، مشروعیتی بی‌بدیل برای حضور ادیبان در نظام سیاسی ایجاد می‌کرد.**

## نتیجه‌گیری

مروری بر نقش ادیبان چینی در تاریخ امپراتوری چین، آن‌گونه که ماکس وبر آن را تحلیل کرده، نشان می‌دهد که این طبقه، نه‌صرفاً بخشی از ساختار دیوانی، بلکه نیرویی مؤثر در طراحی و استمرار نظم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و در یک کلام، ستون‌های تأسیس دولت در چین بوده‌اند. ادیبان، با اتکا به

سنت کنفوسیوسی و عقلانیت بوروکراتیک سنت‌گرا، توانستند سازوکارهایی را بنا کنند که در آن، قدرت از مسیر پاسداشت آیین و آموزش هدایت شود و زور و خشونت، به‌عنوان تنها ابزار ایجاد نظم و استقرار در یک جامعه معرفی نشوند.

آن‌ها با خلق نوعی زبان مشترک میان قدرت و مردم، ایجاد معیارهای مشترک برای شایستگی سیاسی و ترویج مفاهیم اخلاقی در سراسر جامعه، نقش واسطه‌ای را ایفا کردند که هم مشروعیت امپراتور را تضمین می‌کرد و هم انسجام اجتماعی را حفظ می‌نمود. امپراتورهای متوالی، با وجود تغییر سلسله‌ها، همواره به ضرورت همکاری با ادیبان آگاه بودند؛ چراکه نبود این طبقه به‌معنای تهی‌شدن ساختار قدرت از عقلانیت، مشروعیت و نظم بود.

